بینش توحیدی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

آیت‌الله‌العظمی جوادی آملی

سیره‌ای که بر اساس اعتقاد به توحید خدای سبحان تنظیم و استوار گردد، همه اوصاف نفسانی، افعال و حرکات انسان را بر اساس توحید الهی تنظیم می‌کند؛ زیرا افعال و حرکات را اوصاف و ملکات نفسانی، و اوصاف نفسانی را عقاید تنظیم و هدایت می‌کند. آیت‌الله جوادی آملی در آثار متعددی همچون مجلد ۸ و ۹ تفسیر موضوعی با عنوان «سیره پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در قرآن»، از وجود مقدس پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله سخن به میان آورده است. ایشان در اثر گران‌قدر «پیامبر رحمت» که مشتمل بر مجموعه مباحث گفتاری و نوشتاری پیرامون شخصیت آخرین فرستاده الهی است، مطالب مختلفی را القا کرده‌اند و مطلب پیش رو،به ترسیم بینش توحیدی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله اختصاص دارد.

• سیره توحیدی پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله همه فیض‌ها را از آن خدای سبحان می‌دانست؛ نه خود را بر دیگران تحمیل و نه دیگران را به سوی خود دعوت می‌کرد و نه اجازه می‌داد، کسی بر دیگری حکومت کند؛ بلکه همه را به سوی خدا فرا می‌خواند: ﴿قل یا أهل الکتاب تعالوا إلی کلمه سواءٍ بیننا وبینکم ألاّ نعبد إلاّ الله ولا نشرک به شیئاً ولا یتخذ بعضنا بعضاً أرباباً من دون الله...﴾(آل‌عمران: ۶۴)؛ منادی وحدت باش و ندای توحید سر ده؛ بینش تو توحیدی است؛ نه کسی را به سوی خود دعوت می‌کنی و نه خود را بر دیگری تحمیل. پس حاضر نباش که کسی خود را بر دیگری تحمیل کند.

خدای سبحان با کلمه «قل»، حقیقتی را به قلب مخاطب عزیز خود القا می‌کند؛ چندان که آن مقول، عین جان مخاطب می‌گردد: ﴿قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون﴾(انعام: ۹۱)؛ بگو خداوند (این قرآن را فرستاده است) سپس آنان را رها کن (تا) در بیهودگی‌شان به بازی بپردازند؛ یعنی کسانی را که به توحید نایل نشدند و به ذلت شرک تن دادند، در فرورفتگی شرک رها ساز.

کسی که بینش توحیدی دارد، استقلال در وجود و ایجاد را از غیرخدا سلب کرده، خدا را حقیقتی نامحدود و بی‌کران می‌داند، جای خالی برای غیر خدا نمی‌بیند و همه کثرات را آیینه‌دار جمال و جلال حق دانسته، در همه‌چیز نامی از اسمای خدای سبحان را مشاهده می‌کند؛ از این‌رو برای موجودات دیگر، حتی موجودات زنده، ذاتاً سهمی از حیات قائل نیست: ﴿إنک میت وإنهم میتون﴾(زمر:۳۰)؛ یعنی تو و دیگران هم‌اکنون مرده‌اید. حیات هیچ زنده‌ای از خودش نیست. (إنک میت) به این معناست که تو هم‌اکنون مرده‌ای؛ نه اینکه بعداً می‌میری. در مقابل خدای حیّ قیّوم که حیات بی‌نهایت دارد، احدی زنده نیست.

در مناجات منسوب به امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است: «مولای یا مولای! أنت الحیّ وأنا المیت وهل یرحم المیت إلاّ الحی» (مفاتیح الجنان، مناجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام)؛ هم‌اکنون من مرده‌ام و تو زنده‌ای؛ نه اینکه من بعداً می‌میرم. هیچ‌کس جز زنده، به مرده رحم نمی‌کند. تو زنده‌ای و من مرده و مرده را جز زنده اداره نمی‌کند. این بینش توحیدی، جهان را ودیعه الهی می‌بیند. شخص امین که ودیعه‌ای را به او سپردند، مالک آن نمی‌شود. او تنها امانت‌دار است؛ حیاتی که خدا به ما داده، امانت الهی است؛ نه اینکه امانتی تکوینی به ما تملیک کرده باشند؛ پس درباره انسان صحیح است که بفرمایند: «لایملک لنفسه نفعاً ولا ضرّاً ولا موتاً ولا حیاه ولا نشورا» (مفاتیح الجنان، تعقیب نماز عصر).

گرچه خدای سبحان به رسولش فرمود: ﴿قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون﴾(انعام:۹۱)؛ ولی در نحوه برخورد با مشرکان دستور می‌دهد که آنها را به‌طور کلی رها نکن؛ بلکه با آنان ترک جمیل داشته باش: ﴿واهجرهم هجراً جمیلاً﴾(مزمّل: ۱۰)؛ نه اینکه از تبلیغ، ارشاد و هدایت آنها منصرف شوی؛ بلکه با هجر جمیل از آنان فاصله بگیر.

حال در تحلیل زندگی آن‌حضرت، روشن می‌شود که روش وی توحیدی است؛ یعنی شهود قلبی خدای یگانه و یکتا و دیگر هیچ؛ حکومت برای خدای واحد بی‌همتا و دیگر هیچ؛ دعوت مردم به پرستش همان خدا و دیگر هیچ. خدای سبحان، پیامبرش را چنین تربیت فرمود: ﴿إنک لَعلی خلق عظیم﴾(قلم: ۴)؛ تو دارای خلق عظیمی هستی؛ سپس او را به‌عنوان عالی‌ترین موحد معرفی می‌کند که کسی غیر تو این سخن را به مردم نیاموخت.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هم از آن شهود حقایق چنین یاد می‌کند: «أعطیت جوامع‌الکلم»(نهج‌الفصاحة، حدیث ۳۴۸)؛ یعنی همه حقایقی که در سعادت انسان مؤثر است، زیر پوشش قرآن به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله داده شد؛ چنان‌که در روایات، «جوامع‌الکلم» بر قرآن تطبیق شده است. خدای سبحان این حقیقت توحیدی را به او بخشید و سپس فرمود: اینک تو اسوه‌ای.

برای نمونه رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به چیزی دل نبست و از هیچ دشمنی نترسید. آن زمان که مردم همگی مسلمان می‌شدند: ﴿یدخلون فی‌دین الله أفواجاً﴾(نصر:۲)، خوشحال نبود؛ چون نشاط او به انجام وظیفه بود و آن‌هنگام که در جنگ احزاب علیه او صف کشیدند، نگرانی نداشت؛ زیرا برای غیرخدا استقلالی قائل نبود؛ نه از ادبار دنیا و اهل دنیا، در جنگ احزاب نگران و ناامید بود و نه از اقبال مردم در فتح مکه خوشحال؛ چون همه اشیا را جنود الهی می‌دانست که به انجام کارهای مخصوص خود مشغول هستند و کاری از غیرخدا ساخته نخواهد بود. وقتی به پیروزی می‌رسید، به امر خدای سبحان به نیایش و استغفار می‌پرداخت: ﴿فسبّح بحمد ربک واستغفره إنه کان توّاباً﴾(نصر:۳).

این همه تأثیرات بینش توحیدی است و آن‌کس که فاقد این بینش است، خود را در فتح و پیروزی مؤثر می‌بیند و بر خود می‌بالد.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله که خدا را مبدأ فاعلی و غایی بالذات می‌داند، چه در جنگ احد که به‌حسب ظاهر شکست خورد و چه در فتح مکه که پیروز شد، در هر دو حال، خدا را مؤثر می‌دانست و مسبّح و حامد حضرت حق بود و در هر دو حال، همانند خلیل‌الرحمن، از ﴿وجهت وجهی...﴾ (انعام:۷۹) دم می‌زد؛ البته همه انبیا چنین خصیصه‌ای داشتند؛ ولی مرحله عالیه از آن کسی است که در شأن او ﴿ثم دنی فتدلّی فکان قاب قوسین أو أدنی﴾ (نجم:۸-۹) نازل شده است.

پاسخ به نیازهای معنوی و مادی انسان
فلسفه بعثت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله

استاد حسین انصاریان

بعثت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله پاسخ کامل به تمام نیازهای معنوی و مادّی و دنیایی و آخرتی انسان بود و برای شفای آدمی از هر دردی به‌خصوص دردهای عقلی و روحی نسخه کاملی ارائه گشت و از آن، حجّت خداوند بر بندگان تمام شد و راه هر عذری به سوی هر کسی بسته گشت!

استاد حسین انصاریان در شرح و تفسیر صحیفه سجادیه، به فلسفه بعثت پرداخته و این مهم را راه پاسخ به نیازهای معنوی و مادی انسان برمی‌شمرد که در ادامه تقدیم مخاطبان ارجمند می‌شود.

• نیازهای معنوی و مادی انسان

لُبّ کلام و غایت مرام در این مقام آن است که ما بر حسب خلقت انسانیم و انسان طالب آسایش و آرامش است. این نکته‌ای است که همه ما به‌اقتضای آگاهی و احاطه‌ای که بر حاصل خواسته‌های خود داریم، از آن باخبریم و مقاصدی را که تعقیب می‌کنیم، برای نیل به همین هدف است. بگذریم از این که گاه در تعیین طریق وصول به هدف یا حتّی در تطبیق مفهوم هدف با مصداق آن اشتباه می‌کنیم و به بیراهه می‌رویم و وقتی به خود می‌آییم که طومار عمر درهم نوردیده شده و فرصت از دست رفته، یا چنان غافلیم که اصلاً به خود هم نمی‌آییم.

به هر صورت ما آسایش توأم با آرامش می‌خواهیم. به‌تعبیر دیگر آسایشی را طالبیم که آرامش به‌بار آورد و آن هم آرامشی پایدار. پس در واقع خواهان اطمینان و آرامشیم و آسایش هم، وسیله وصول به این هدف است در مرحله‌ای و حاصل آن است، در مرحله‌ای دیگر و اتّحاد در میان است، در غایت امر که چون آدمی به مآل کار آدمیّت رسد، آسوده است و آرام و متمکّن است در مکانت آرامش و آسایش به یک کلام و در این مقامْ، آسایش و آرامش یکی بیش نیستند که اگر دو باشند، دو بازوی یک پیکرند و در توحید معاضد و مساعد یکدیگر.

این آرامش که مایه‌اش در وجود خود آدمی موجود است، با استفاده از آن مایه و با پرورش استعداد و قوّه موجود در وجود خود انسان است که فعلیّت به هم می‌رساند و ظهور پیدا می‌کند و وجود انسان را یکسره در بر می‌گیرد و آنچه را که با آرامش مطلوب، منافی است، دفع می‌کند و از بین می‌برد.

این خود ما هستیم که باید تبدیل به هم رسانیم به‌تعبیری و به‌تعبیر دیگر فعلیّت دهیم و آنچه را که در قوّه داریم؛ ولی چون در مرحله استعداد مانده و پرورش نیافته و بروز به‌هم نرسانیده‌ایم، چنان داریم که پنداری نداریم.

تنها این خود ما هستیم که باید هر یک به‌تنهایی از درون خویش آرامش حاصل کنیم با تعدیل قوای خود، با معتدل ساختن شهوت و غضب خود، با عفّت و سخای نفس، با شجاعت روح، با صفای عقل و با عدالت روان و جان و روی هم‌رفته، با معتدل شدن در جمیع جوانب وجودی اعمّ از جسمانی، نفسانی و روحانی و با روشنایی عقلانی و صفای فکر و صلاح عمل و صدق سخن که نتیجه آن همه، استقامت بر جادّه صواب و صراط مستقیم است که بر حدّ وسط افتاده و از انحراف به چپ و راست و افراط و تفریط مصون مانده است. استقامت بر این طریقه، پایداری بر طریقه نجات و سبیل آرامش واقعی و خلاص حقیقی است.

• بعثت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله، پاسخ به نیازهای انسان

وصول به این مقصود مقدّس که حصول انسانیّت انسان به آن وابسته است، نیاز به سلوک ممتد و تمرین مداوم و تربیت-پذیری دائم دارد و این مهم حاصل نمی‌آید؛ مگر آنکه آدمی پرورش یابد در دامان التفات و عنایت کاملی راه سپرده و راه به منزل مقصود برده و بهره گیرد، از همراهی و همرازی و آگاهی و خیرخواهی جانی روشن‌شده و نفسی معتدل-گشته؛ و معلوم است که هرچه کمال روشنایی و اعتدال و بینایی مربّی همراه و آموزگار آگاه انسان بیشتر و وسیع‌تر و محیط‌تر باشد، راه مسیر انسان صاف‌تر و طریق سلوک آدمی بی‌خطرتر، مستقیم‌تر، نزدیکتر و روبه‌راه‌تر است.

چون به‌خواست خدا، محمّد و آل او علیهم‌السلام که به موهبت عظیم عصمت و فضیلت ممتاز بوده و می‌باشند و به‌سبب همین موهبت و فضیلت بزرگ و استثنایی به‌موجب مشیّت الهی بهتر از سایر خلق از عهده این مهم برآمده و می‌آیند، به‌حکم بداهت عقل، صلاح کار انسان و مقتضای صیانت مصلحت شخصی آدمی و لازمه حسن استفاده انسان از فرصت عمر این است که از پی ایشان برود و خود را به ایشان بسپارد، واقعاً و حقیقةً هم، دل خود را و هم سَرِ خود را؛ یعنی هم دل‌بسته شود و دلداده و هم سر نهاده شود و سر سپرده، تا به سرّ وجود خویش پی برد و به تحقّق اعتدال نفسانی و نورانیّت عقلانی کامیاب گردد.

• سلوک بر مدار تبعیّت مطلق از پیشوا

برای فراهم آمدن شرایط پیروی؛ بلکه به‌عنوان شرط نخستین حصول تبعیّت و قدم اوّل احراز اطاعت و مقدّمه واجب هدایت، ناگزیر باید مرشد و پیشوا را بشناسد؛ به‌ویژه وقتی وضع از این قرار باشد که قول و فعل و تقریر پیشوا حجّت قاطع باشد و دستگیر مؤثّر و به این سبب، جز تبعیّت از وی چاره‌ای نباشد، ناچار باید سالکِ راه نسبت به مرشدِ دل آگاه، شناسایی حاصل کند.

شناسایی به‌منظور پیروی و آگاهی به‌قصد همراهی نه از باب تفنّن و افزایش اطّلاعات و محفوظات و تهیّه سرمایه جدال و تدارکات دست‌مایه خودنمایی.

به سخن دیگر، آنکه خواهان پیروی از پیشوای کامل است، باید نسبت به وی شناسا گردد؛ آن هم بدین نحوه از شناسایی که معرفت وی بر جانش نشیند و حاصل وجودش جز محصول آن معرفت والا نباشد، راه را بشناسد و در آن گام نهد، نه به قدم پای؛ بلکه بدین‌گونه که از سرْ پای سازد و آنگاه در آن راه گام گذارد؛ یعنی با تمام وجود و به‌تمام همّت و با کلیّه عقل و جمیع بصیرت خویش، سالک این طریق گردد و به جانب این مقصود روانه شود.

اگر می‌خواهیم آدم شویم، چاره‌ای نداریم جز آنکه دم غنیمت شماریم، غفلت روا نداریم، از پی این عزیزان صاحب‌دم و پیشوایان اعظم روانه شویم، مردانه تبر برداریم و درهوس را از جای برکنیم و جان را خلاص کنیم؛ ورنه راهی دیگر در پیش نمی‌ماند؛ جز نامرادی و نومیدی و بی‌نصیبی و بی‌حاصلی.

راه همین است و جز این نیست که بی‌تأمّل و باشتاب از طریق تبدیل صفات و محو سوء عادات روبه‌راه شویم، از فردا فردا گفتن بپردازیم، به امروز بسنده کنیم، بار خود را ببندیم و کار خویش را به‌صورتی‌که شایسته است، بسازیم و بیش از این کار امروز را به فردا نیندازیم، از نور نبیّ عظیم و امام کریم خویش بهره‌ور شویم، روشن شویم و روانه شویم و به مقصد برسیم تا بی‌هیچ تعلّلی این بی‌حاصلی پایان پذیرد و این آلودگی که مایه رنج خویش و بیگانه است، تمامی گیرد.

در تطبیق خویشتن با اطوار و اعمال آن راهنمایان طریقت توحید، بی‌هیچ سخن و بدون تردید به‌قدر قوّه خود بکوشیم. باشد که از صفات شهوت‌زده و از حرکات نقصان‌آلود خود فانی شویم تا در حدّ استعدادی که به‌برکت موهبت حق داریم، به صفات و ملکات آن بزرگواران باقی گردیم، از خود خالی شویم و از آلایش‌های خود، تا از فضایل آن عزیزان به‌قدر ظرف وجودی خویش پُر شویم و در نتیجه، آسایش و آرامشی را که مطلوب جان طالب ماست، به دست آوریم.

از خود خالی شویم و از مولا پُر، از خود فارغ شویم و به مولا مشغول، از خودی رها شویم و به کمال وابسته، به کاملان پیوسته و به اعتدال ناشی از کامل‌تر بسته، با همه وجود خویش و در جمیع اطوار نفسانی، عقلانی و روحانی خویش.

و چون آن خوبان عالم در صفات جمال و کمال خدای خوبی و آفریدگار محبوبی از خویش رفته‌اند و به حق پیوسته‌اند و باقی‌بالله گشته‌اند؛ لذا فانی در ایشان فانی در خدا و باقی به ایشان باقی‌بالله است و به‌قدر ظرفیّت ملحق به دریای اعظم هستی و برآمده از فرودستی.

وقت است که عزم جزم کنیم وطیّ طریق طلب کمال را وجهه همّت استوار قرار دهیم، به تمایل ضعیف یا توجّه نارسا اکتفا نکنیم؛ بلکه با عزیمت قوی و توجّه مدام، نیل به هدف مقدّس خویش را منظور نظر سازیم و به لوازم چنین عزم محکم و هدف‌گیری دقیقی عمل کنیم که نیّت خالص و همّت عازم به توفیق حق‌تعالی، بسی کارساز کارهای آدمی است.

اوّل، عزمِ جزم و همّت استوار لازم است و از پی آن، بهره‌وری از چنین عزیمت مستحکمی که حرکت در راه کمال‌جویی و فضیلت‌طلبی است. باید جز این نکنیم که از فرصت عمر استفاده کنیم و به کار خودمان برسیم که کار، انسان شدن و مسلمان شدن است؛ کاری که ما را به هر دو مقصود که هر دو یکی بیش نیستند، می‌رساند؛ از آنکه مسلمان واقعی انسان حقیقی است و انسانیّت جز به ایمان خالص و عمل صالح که لازمه اسلام صحیح و منتج می‌باشند، حاصل نمی‌شود.

از این روی راهکار آن است که: ملتفت حال و روزگار خود باشیم و آلت شیطان و ملعبه نفس بی‌امان نشویم تا مسلمان شویم و انسان و انسان مسلمان؛ و به این نکته عزیز متوجّه باشیم که باید کار خود کنیم؛ نه کار بیگانه؛ یعنی کار انسانیّت خود را مورد توجّه قرار دهیم، نه غیر آن را.

آکل و مأکول آمد جان عام
همچو آن بره چرنده از حُطام
می‌چرد آن بره و قصّاب شاد
که برای ما چرد برگ مراد
کار دوزخ می‌کنی در خوردنی
بهر او خود را تو فربه می‌کنی
کار خود کن روزی حکمت بچَر
تا شود فربه دل با کبر و فر
خوردن تن مانع این خوردن است
جان چو بازرگان و تن چون رهزن است
شمعِ تاجر آنگه است افروخته
که بود رهزن چو هیزم سوخته
که تو آن هوشیّ و باقی هوش‌پوش
خویشتن را گم مکن یاوه مکوش (مولوی)

دنیای عصر بعثت از نظر عقاید و اخلاق و عمل، دنیای عجیبی بود. از آیات قرآن مجید و روایات و تاریخ آن عصر استفاده می‌شود که جهان به‌طور عموم از عقاید حقّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه خالی بود.

بت‌پرستی در اشکال گوناگون، حکومت خرافات، عقاید دور از منطق، رذایل اخلاقی، خلاف‌کاری‌ها، تسلّط زورگویان و قلدران و حاکمان مستبدّ بر مردم، فحشا و منکَرات و فسق و فجور در میدان حیات بیداد می‌کرد. جهان از امنیّت و آسایش و آرامش خالی بود و از معنی و معنویّت و درستی و راستی و آدمیّت و انسانیّت و صفا و وفا خبری نبود.

شکم بود و شهوت، غضب بود و عصبیّت، دنائت بود و رذیلت، آلودگی بود و خباثت، زن‌بارگی بود و دوئیّت، زنده به گور کردن دختران بود و حماقت ... در چنین روزگاری وجود مقدّس محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله را برگزید تا در سایه تعلیمات قرآن، جهان را نجات دهد و درهای شقاوت و بدبختی را به روی انسان بسته و روزنه‌های سعادت و کرامت را به روی او بگشاید.